دوفصلنامه علمی جستارهای ادب عربی
سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۵
EISSN: 2717-2368 ISSN: 2676-7716
مقالهٔ پژوهشی

هویت معضلات اجتماعی در رمان «برید اللیل» هدی برکات، براساسِ نظریهٔ جامعه‌شناختی جورج لوکاچ

سید مهدی موسوی‌نیا[۱]
محسن خدامی[۲]

چکیده

پژوهش حاضر با رویکردی جامعه‌شناسانه و با تکیه بر آرای جورج لوکاچ، به تحلیل رمان «برید اللیل» اثر هدی برکات پرداخته و تلاش کرده است تا بازتاب مشکلات اجتماعی و هویتی انسان معاصر را در چهارچوب نظریهٔ رئالیسم انتقادی بررسی کند. اهمیت این پژوهش از این جهت است که آثار داستانیِ رئالیستی، ضمن افشای واقعیت‌های تلخ اجتماعی، به درک عمیق‌تری از ساختارها و بحران‌های جامعه منجر می‌شوند. مسئلهٔ اصلی تحقیق بررسی وجوه مختلف معضلات اجتماعی ازجمله فقر، نابرابری، خشونت علیه زنان، ازدواج اجباری، ازخودبیگانگی، و تضادهای طبقاتی در رمان و ارتباط آن‌ها با نظریهٔ دیالکتیک تاریخی و شیء‌وارگی لوکاچ است. این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و با مطالعهٔ دقیق متن رمان انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که برکات در برید اللیل با بهره‌گیری از فرم نامه‌نگارانه و روایت چندلایه، ساختارهای ناعادلانهٔ اجتماعی را به تصویر کشیده و پیامدهای آن را در سطوح فردی و جمعی واکاوی کرده است. مفهوم دیالکتیک تاریخی در این رمان به‌صورت زنجیره‌ای از تصمیمات و اجبارهای اجتماعی نمود یافته و شخصیت‌ها محصول تضادهای طبقاتی و تاریخی‌اند. همچنین، پدیدهٔ شیء‌وارگی و ازخودبیگانگی در این اثر، جایگاه انسان را به کالایی برای بقا فرو می‌کاهد. درنهایت، برید اللیل را می‌توان نمونهٔ برجسته‌ای از رئالیسم انتقادی دانست که با نقد ساختارهای قدرت، جنسیت و طبقه، خواننده را به بازاندیشی دربارهٔ واقعیت اجتماعی و امکان تغییر آن دعوت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: هدی برکات، برید اللیل، جورج لوکاچ، معضلات اجتماعی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴ doi 10.22034/alr.2026.880

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه فرهنگیان، شهید باهنر، شیراز. (نویسنده مسئول) zanjerepoem@gmail.com
۲. استادیار دانشگاه فرهنگیان، شهید باهنر، شیراز. mkhodami@gmail.com

شیوه استناد به این مقاله: موسوی‌نیا، سیدمهدی؛ خدامی، محسن، (بهار و تابستان ۱۴۰۵)، «هویت معضلات اجتماعی در رمان «برید اللیل» هدی برکات، براساسِ نظریهٔ جامعه‌شناختی جورج لوکاچ»، **جستارهای ادب عربی**، ش۷، ص۱۲۹تا۱۵۶.

❁ مقدمه

رمان برید اللیل، اثر «هدی برکات» یک رمان اجتماعی محسوب می‌شود؛ زیرا به مشکلات اجتماعی و انسانی مهاجران و آوارگان عرب می‌پردازد. این اثر ازطریقِ نامه‌های گمشده، روایت‌هایی از شخصیت‌هایی ارائه می‌دهد که هریک با بحران‌های اجتماعی، تنهایی، فقر و بی‌خانمانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. برکات در این رمان با استفاده از سبک نامه‌نگاری، خواننده را با چندلایگی واقعیت اجتماعی مواجه می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه شرایط سیاسی و اجتماعی بر زندگی افراد تأثیر می‌گذارد.

رمان اجتماعی، رمانی است که معمولاً با قضایا و مسائلی سروکار دارد که بیشتر بر اوضاع و احوال محیطی و فرهنگی زندگی کارگران تمرکز می‌یابد تا بر امور شخصی و اختصاصی و خصوصیت‌های درونی. این نوع رمان بر نفوذ جامعه و اوضاع اقتصادی بر شخصیت‌ها و وقایع داستان تأکید می‌ورزد و تأثیر اقتصاد و وضعیت و موقعیت اجتماعی را بر رفتار و سلوک انسان در زمان و مکان معین مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد و مفهوم ضمنی و صریح اصطلاحات اقتصادی و اجتماعی را تصویر می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۶، ص۳۰۴-۴۲۹). در زمانی، تحلیل و بررسی جدی مسائل اجتماعی جزو یکی از ارکان رمان‌ها درآمد و انقلاب صنعتی به وقوع پیوست. حاصل توجه همه‌جانبهٔ رمان به زندگی کارگران و خانواده‌هایشان، منجر به نوشته شدن رمان‌هایی نظیر روزگار سخت و بیست اثر چارلز دیکنز شد (سلیمانی، ۱۳۶۸، ص۲۵).

این‌گونه رمان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به وجود آمد. پیش از آن، کارگران در داستان‌های کوتاه و رمان‌ها، همچون دوزخیان یا گدایان ترحم‌انگیزی تصویر می‌شدند. از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به‌بعد طبقهٔ کارگر، شخصیت واقعی خود را در عرصهٔ ادبیات پیدا می‌کند و آگاه به ارزش و منزلت خود، نقش حساس خویش را در رمان به نمایش می‌گذارد. به همین دلیل است که به آن «رمان پرولتاریایی» (طبقهٔ کارگر) نیز گفته‌اند. رمان اجتماعی در گروه رمان‌های رسالتی قرار می‌گیرد (میرصادقی، ۱۳۸۸، ص۱۲۹). در ادبیات عرب رمان «فتاة الیوم و فتاة مصر» از یعقوب صروف و «خارج الحریم» اثر امین الریحانی را از این نوع هستند (ربرت، ۱۳۷۹، ص۱۲۵). به بیان دیگر رمان اجتماعی، رمانی است که با جریان و رویداد خاص اجتماعی سروکار دارد، تا امور شخصی و اختصاصی. نویسنده از نظر و اندیشهٔ خویش، برای بیان و حتی برای حل جریان و رویداد اجتماعی کمک می‌گیرد و افکار خویش را در قالب رمانش بیان می‌دارد.

رمان اجتماعی معمولاً با نیت ارشاد و آگاهی‌بخشی نوشته می‌شود. نویسنده در این نوع رمان‌ها تلاش می‌کند مشکلات، کمبودها و ناهنجاری‌های جامعه را به تصویر بکشد و از خلال داستان، راه‌حلی برای یکی از معضلات اجتماعی ارائه دهد. به عبارتی، «رمان اجتماعی نوعی گفت‌وگوی غیرمستقیم با جامعه است که در آن نویسنده با زبان داستان، به نقد وضعیت موجود می‌پردازد و مخاطب را به فکر وادار می‌کند؛ بنابراین رمان‌نویس سعی می‌کند گوشه‌هایی از زندگی مردم، کمبودها و نقایص جامعه را بررسی و نظریه‌ای را به‌عنوان راه‌حل مشکلی از مشکلات اجتماع طرح کرده، به طریق دربارهٔ آن بحث کند» (مدرسی، ۱۳۹۰، ص۱۷۶). خفاجی درمورد نثر اجتماعی می‌گوید: «نثر اجتماعی، نثری است که موقعیتی اجتماعی را بیان کرده و یا جنبه‌ای از زوایای زندگی مردم را اصلاح می‌کند» (خفاجی، ۱۹۹۲م، ص۲۲۸). این نوع نثر، موقعیت یا مسئله‌ای اجتماعی را بیان می‌کند و هدفش اصلاح بخشی از زندگی مردم است؛ یعنی حتی اگر قالب داستانی نداشته باشد، باز هم نثر اجتماعی می‌کوشد با زبان نوشتار، بر جامعه تأثیر بگذارد و تغییری مثبت ایجاد کند.

اگر بنا باشد تعریفی از جامعه‌شناسی ادبیات ارائه شود، شاید تعریف «گورویچ» از جامعه‌شناسی، با اندکی دخل و تصرف بسنده باشد. بدین ترتیب که «جامعه‌شناسی ادبیات را شاخه‌ای از جامعه‌شناسی هنر دانسته شود که به بررسی ادبیات، به‌عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی می‌پردازد و رابطهٔ آن را با جامعه، در سطوح کلان، میانه و خرد، به روش تیپ‌شناسی کیفی، مبتنی بر دیالکتیک و با هدف تبیین تاریخی انواع حرکت‌های درون پدیدهٔ ادبی تحلیل می‌کند» (گورویچ، ۱۳۴۹، ص۵۸).

بنا بر این تعریف، جامعه‌شناسی ادبیات وظیفه دارد در متون ادبی کندوکاو جامعه‌شناسانه انجام دهد. در سطح کلان، به هویت‌شناسی تاریخی و چگونگی شکل‌گیری انواع ادبی در جامعه و رابطهٔ نهاد ادبیات با دیگر نهادهای اجتماعی می‌پردازد؛ در سطح میانه، به چگونگی رشد کمی و کیفی تولید آثار ادبی و روند افول و نحوهٔ تعامل هر نوع ادبی با پدیده‌های تاریخی هم‌زمان خود توجه دارد؛ و در سطح خُرد، معرفت‌شناسی آفرینش‌گرانِ آثار ادبی و پیام‌های آشکار و نهان نوشته‌های آنان را در نظر می‌گیرد، بی‌آنکه وارد حوزهٔ ارزش‌شناسی شود و دربارهٔ جنبه‌های اخلاقی یا زیبایی‌شناسی اثر داوری کند.

در این مقاله، رمان برید اللیل اثر هدی برکات بررسی می‌شود که با تکیه بر نظر «جورج لوکاچ» درباره مسائل اجتماعی و بازتاب آن در آثار ادبی نوشته شده است. نگارندگان در این پژوهش

به‌دنبال پاسخ‌گویی به این سوالات هستند:

۱- چگونه رمان بریـد اللیل به نقد سـاختارهای اجتماعی می‌پردازد و پیامدهـای آن را بررسی می‌کند؟

۲- بازنمود معضلات اجتماعی در رمان برید اللیل چگونه با نظریهٔ اجتماعی جورج لوکاچ، قابل بررسی است؟

پیشینهٔ پژوهش

پژوهش حاضر با تمرکز بر رمـان برید اللیل و تحلیـل آن ازمنظرِ نظریهٔ رئالیسـم انتقادی جورج لوکاچ، رویکـردی متمایز از مطالعات پیشین اتخاذ کرده اسـت؛ در حالی که آثـار موجود عمدتاً به بررسی جنبه‌های عمومی یا غیرنـظری این رمان پرداخته‌انـد. این پژوهـش تلاش دارد با تکیه بر چهارچوب مفهومی لوکاچ، به واکاوی سـاختار روایی، تیپ‌سازی شـخصیت‌ها، و بازتاب واقعیت اجتماعی در متن بپردازد. ایـن نگاهِ نظریه‌محور، وجـه تمایز اصلی این تحقیق بـا مطالعات پیشین محسوب می‌شود.

– مقالهٔ «بررسی روایت اپیزودی در رمان برید اللیـل » از هدی برکات، مجلهٔ نقد ادبیات معاصر عرب، شمارهٔ ۲۳، سال (۱۴۰۰)، نوشتهٔ فاطمه عابدینی و همکاران. این پژوهش با شناخت نوع و شیوهٔ روایت‌پردازی، به بررسی مؤلفه‌های روایت اپیزودی به‌عنـوان یکی از ابزارهای رمان جدید پرداخته است تا از این طریق، نحوهٔ کاربرد این تکنیک و شیوهٔ تحلیل و کارکردهای آن را مورد بررسی قرار دهد.

– مقالهٔ «کارناوال در رمان برید الیل اثر هدی برکات»، مجلهٔ انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شمارهٔ ۶۴، سال (۱۴۰۱)، نوشتهٔ فاطمه اکبری‌زاده. این مقاله با توجه به گفت‌وگوی کارناوالی و تاکید بر چندزبانگی متن نوشته شده است. نتیجهٔ آن حکایت از این دارد که این رمان، کارناوالی (مناسکی اعتراضی) است تا به اضطراب‌های انسان اشـاره کند در مخالفت با سـلطه و قدرت و ابراز آگاهی دیگرگونی که جوامع بشری برنمی‌تابند.

– «واکاوی نوشـتار زنانهٔ رمان برید اللیل هدی بـرکات در پرتو نظریهٔ نقد وضعـی زنان از الین شوالتر» پژوهشـنامهٔ نقد ادبیات عربی، شمارهٔ ۲۶، سال (۱۴۰۲)، نوشـتهٔ اردشیر صدرالدینی. نتیجهٔ این پژوهش نشـان می‌دهد که هدی برکات نویسنده‌ای پیشـتاز در رابطه با کاربرد صفات زنانه و هنجارشکن در این زمینه است. در میان ابعاد چهارگانهٔ نوشتار زنانه، بُعد روانکاوی در اثر، به‌دلیل

شـرایط تبعید، جنگ و مصائب اجتماعی بیشـتر از بقیه بازنمود یافته اسـت؛ اما هنوز تعلق اثر به سنت فمنیسم نشان از وضعیت عقب‌ماندهٔ زن لبنانی دارد.

– مقالهٔ «بررسی تطـبیق نظریه بازتاب لوکاچ در دو رمان عشـاق زیر گیـوتین داعش، مهدی اشتری و حبیبی؛ داعشی، هاجر عبدالصمد» (۱۴۰۲)، نوشتهٔ معصومه کارخانه، یحیی معروف و وحید سبزیان‌پور. این پژوهش بیانگر این است که هردو اثر به‌خوبی پدیدهٔ جدید اجتماعی را نقد کرده‌اند و با بهره‌گیری از زبان رمان به‌عنوان ابـزاری برای بیان ناهنجاری‌های بـه وجودآمده‌اند و درنتیجهٔ ظهور و بروز داعش، حوادث داستان را به تصویر کشیده‌اند.

– مقالـهٔ «تحلیـل رمـان رجـال فی الشـمس غسـان کنفـانی براسـاس رِئالیسـم در نظریهٔ جامعه‌شناختی جورج لوکاچ» (۱۳۹۹)، نوشتهٔ محمدعلی آذرشب و طاهره حیدری. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که نویسنده در این رمان به حقایق جامعهٔ فلسطین پرداخته و زبان جامعهٔ فلسطین را به معنای تحت‌اللفظی آن بازتولید کرده است.

– مقالـهٔ «بررسی تطـبیق داسـتان نفریـن‌زمین، آل احمـد و دهقانـان بالزاک براسـاسِ نقد جامعه‌شـناختی لوکاچ» (۱۳۹۹)، نوشتهٔ فرزانه‌سـادات هاشمی، فرانک هاشمـی و فریبا اشرفی. در بررسی این دو اثر با دیدگاه لوکاچ و روش مطالعهٔ تطبیقی، مشخص شـده است که شرایط حاکم بر زمان این دو نویسـنده در خلق اثرشان تاحدودی شبیه به‌هم بوده اسـت. هر دو نویسنده قهرمان خود را از میان ضعیف‌ترین قشر جامعه انتخاب کرده‌اند و هردو تلاش می‌کنند با به تصویر کشیدن واقعیت‌ها قضاوت را برعهدهٔ خواننده بگذارند.

وجه تمایز این مقاله با دیگر مقالات این اسـت که این پژوهش عمق بخشـی جامعه‌شناختی را ازطریقِ به‌کارگیری نظام‌مند نظریـات جورج لوکاچ (مانند دیالکتیک تاریخـی و شیءوارگی) برای تحلیل رمان برید اللیل انجـام می‌دهد. همچنین، این تحقیق بر تأثیـر معضلات اجتماعی بر هویت شـخصیت‌ها تمرکز دارد و انطباق‌پذیری نظریات کلاسیک لوکاچ را در بستر ادبیات معاصر جهان عرب نشـان می‌دهد. علاوه بر این، ادبیات را نه صرفاً بازتاب‌دهنده؛ بلکـه به‌عنوان ابزاری فعال برای آگاهی‌بخشی و تفکر انتقادی در چهارچوب رئالیسم انتقادی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. هدی برکات و رمان برید اللیل

هدی برکات، نویسندهٔ لبنانی، در سـال ۱۹۵۲م در بیروت متولد شـد. او یکی از برجسته‌ترین

نویسندگان ادبیات عرب معاصر است و آثارش به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند. برکات در آثارش به مسائل اجتماعی، مهاجرت، جنگ و بحران‌های هویتی می‌پردازد و سبک نگارش او اغلب رئالیسم انتقادی و نامه‌نگاری را در بر می‌گیرد. رمان برید اللیل (پُست شبانه) یکی از مهم‌ترین آثار هدی برکات است که در سال ۲۰۱۹ میلادی برندهٔ جایزهٔ بوکر عربی شد. این رمان ازطریقِ نامه‌های گمشده روایت می‌شود؛ نامه‌هایی که توسط شخصیت‌هایی نوشته شده‌اند که خود نیز در زندگی سرگردان و آواره هستند. مضمون اصلی کتاب، تبعید، بی‌خانمانی، تنهایی و بحران‌های اجتماعی است. برکات در این اثر با استفاده از سبک نامه‌نگاری، روایت‌های پراکنده‌ای از شخصیت‌هایی ارائه می‌دهد که هریک نمایندهٔ بخشی از جامعه هستند. این شیوه باعث می‌شود خواننده با چندلایگی واقعیت اجتماعی مواجه شود و درک عمیق‌تری از بحران‌های اجتماعی و روانی شخصیت‌ها پیدا کند.

۲. مبانی نظری

آثار اولیهٔ لوکاچ که آن‌ها را از منابع اگزیستانسیالیسم برشمرده‌اند، بر ارزش درون‌گرایی تکیه دارند و بر بی‌ثمری جامعه برای فرد تأکید می‌ورزند (لوکاچ، ۱۳۸۰، ص۱۸۸)؛ یعنی در این آثار ابتدا تأکید بر فرد و تجربه‌های درونی اوست و جامعه به‌عنوان عاملی ناتوان در رشد و تحقق فرد معرفی می‌شود. البته لوکاچ پس از گرویدن به کمونیسم، بر ذهنی بودن این آثار و جنبهٔ واپس‌گرایانهٔ آن‌ها اصرار دارد. او در دیباچه‌ای که بر چاپ دوم کتاب نظریهٔ رمان در سال ۱۹۶۲ میلادی نوشت، اعتراف می‌کند که مبدأ او در تفکر فلسفی، هگل و گوته و رمانتیسم بوده است. اگرچه لوکاچ خود در این دیباچه مدعی است که نظریهٔ رمان خصلتی براندازانه دارد نه محافظه‌کارانه، بااین‌همه، علاقهٔ نویسنده به اندیشهٔ هگل همچون عامل تعیین‌کننده‌ای در ساختار و روش اثر هویدا است (همان، ص۲۰۰). این یعنی از ابتدا لوکاچ تحت‌تأثیر فلسفهٔ هگل، متفکرانی چون گوته و جریان رمانتیسم بود که در آن تضاد و تضادهای درونی اهمیت بسزایی دارد. به دیگر سخن، هگل معتقد بود هستی بر اصل تضاد قائم است. «هر آنچه در عالم خلقت می‌بینیم، دارای ضدی است. شما نمی‌توانید به بی‌نهایت بدون نهایت و به زندگی بدون مرگ بیندیشید. مرد، مرد است؛ زیرا زن نیست. هر شیئی بدان سبب خود اوست که چیز دیگری نیست» (معین، ۱۳۸۶، ص۲۲۹۱)، یعنی هستی دائماً براساسِ تضاد و دوگانگی‌ها معنا پیدا می‌کند و این اصل در فلسفهٔ هگل زیربنای کثرت موجودات

و تحولات جاری در جهان اســت. چنانکه گفته شــد، او از همان آغاز فعالیت فــکری‌اش، پیش از گرایش به مارکسیسم، علاقه‌مند بود پدیده‌های جزئی را در چهارچوبی کلان و منسجم تحلیل کند. این نگاه کل‌نگر، بعدها به روش اصلی او در نقد ادبی و فلســفه هنر تبدیل شد؛ یعنی لوکاچ همواره تلاش می‌کرد رابطهٔ میان جزء و کل را در آثار هنری و اجتماعی کشــف کنــد. درنتیجه، مفهوم کلیت به‌عنوان ستون فکری در تمام آثار پختهٔ او حضور دارد و این است که اثر هنری یا اجتماعی تنها زمانی معنای درست و کامل می‌یابد که در نسبت‌به کلیت جامعه و تاریخ تحلیل شود. اصل تضاد که لوکاچ به پیروی از هگل بدان پایبند است، به روابط علّی و تضاد میان رویدادهای طبیعی در جامعه متکی اســت. به عنوان مثال، ریشــهٔ برخی از بزهکاری‌های اجتماعی را باید در فقر فرهنگی و ریشهٔ فقر فرهنگی را بایســت در فقر مالی جســت‌وجو کرد. او بر این باور بود که تضادهای اجتماعی ریشه در زنجیره‌های علت و معلول دارند و عوامل اقتصادی و فرهنگی پشت‌ســرهم به‌هم مربوط‌اند. در سایهٔ همین تضادهاست که ریشــهٔ درونگرایی و انزوای اجتماعی بررسی می‌شود. تجاوز جنسی یکی از وجوه این ناملایمی‌هاست که منجر به‌نوعی واپس‌ماندگی و انزوای اجباری فرد و جامعه می‌شود و این مفهومی اســت که در آرای لوکاچ منبعث از رمانتیســم شناخته می‌شــود؛ به این معنا که نگاه رمانتیسمی او تأکید دارد بر انزواگرایی فرد درمقابلِ جامعه. جرج لوکاچ تئوری رمان و جامعه‌شناسی رمان خود را در ابتدا بر پایهٔ زیباشناسی هگل متکی ســاخت؛ اما نهایتاً به تئوری مارکسیستی گرایید و بنیان‌گذار اصل جامعه‌شــناسی مارکسیــستی به‌عنوان یکــی از روش‌های موفــق و تاثیرگذار در جامعه‌شناسی نقد ادبی شناخته شد (عسکری حسکلو، ۱۳۹۵، ص۲۱). این تحول نشان‌دهندهٔ گذر از روانشــناسی فردی و ذوقی به تحلیل اجتماعی و دیالکتیکی است که ریشــه در مارکسیسم دارد. او مانند لوسین گلدمن معتقد بــود که رمان‌نویســی تحت‌تاثیر اوضاع اجتماعی خاصی اســت که ذهنیاتش را شکل می‌دهد (نجف‌زاده، ۱۳۸۱، ص۹۷)؛ یعنی شخصیت‌ها و موضوعات رمان بازتاب شرایط تاریخی و طبقاتی محیط پیرامون نویســنده‌اند. او دیدگاه تحلیل خود را در این زمینه براساسِ پیوند نزدیک و دیالکتیکی هنر و جامعه بنــا نهاد و با اتکا به منابع فکری و علمی تاکید داشــت که نباید ادبیات را هرگز از فرایند تکاملی زندگی جدا دانســت (لــوکاچ، ۱۳۷۲، ص۱۳۳). لوکاچ بر این باور بود که ادبیات، به‌ویژه رمان، بازتابی از ساختارهای اجتماعی و تضادهای درونی جامعه است و نویسنده نمی‌تواند از شرایط تاریخی و طبقاتی زمانه‌اش جدا باشــد. او با تأکید بر مفهوم «کلیت» در هنر، معتقد بود که اثر ادبی باید نه‌تنها تجربهٔ فردی؛ بلکه واقعیت‌های اجتماعی را نیز دربر گیرد.

ازنظر او، رمان‌نویس واقعی کسی است که بتواند از خلال شخصیت‌های تیپیک (متداول)، شرایط تاریخی و اجتماعی یک دوره را بازنمایی کند. به همین دلیل، لوکاچ رئالیسم را به‌عنوان شیوه‌ای اصیل و مؤثر در بازنمایی حقیقت اجتماعی معرفی کرد و آن را دربرابر ناتورالیسم و مدرنیسم قرار داد؛ چراکه این دو به‌زعم او یا به گزارش صرف واقعیت بسنده می‌کنند یا واقعیت را به‌صورت تکه‌تکه و گسسته نشـان می‌دهند. این دیدگاه لـوکاچ موضعی دقیق در نقد مکتب‌های ادبی دیگر اسـت و نشـان می‌دهد چرا رئالیسم را واجد بیشترین اصالت می‌داند.

لوکاچ معتقد است که رمان بازتاب صددرصد واقعیت نیست؛ بلکه بازتابی از آن است (شمیسا، ۱۳۸۱، ص۲۹۱). یـعنی او میان بازنمایی کامـل و صرفاً تقلیـد واقعیت، تمایز قائل می‌شـود و رمان را تجربه‌ای انتخابی و هدفمند از واقعیـت می‌داند. مهم‌ترین معیار مکتب او عبارت‌اند از: رئالیسـم، شـخصیت نوعی و رابطهٔ علت و معلولی و محتوای اجتماعی (لـوکاچ، ۱۳۷۲، ص۱۰). او با گرایش محسوس به رئالیسـم، آن را تنها امکان برای بیان زمان و مکان و شـرایط اجتماعی و سیاسی معرفی می‌کند. به اعتقاد او فقط رئالیسم اسـت که می‌تواند اهمیت واقعی و محسـوس تاریخی را به‌خوبی بازتاب دهد. بر این اسـاس، او معتقد بود که تنها هنر و ادبیاتی سـزاوار عنوان رئالیستی اسـت که در آن، زندگی انسـان به‌تمامی، آن‌هم به مفهومی که مارکسیسـم از آن یاد می‌کند، پیوند یافته باشد (کولاکوفسکی، ۱۳۸۷، ص۳۲۹). یعنی هنر واقعی، هنری است که زندگی انسان را در پیوند کامل با جامعه و تاریخ و تضادهای آن بنمایاند، نه به‌صورت جداافتاده یا صرفاً ظاهری.

نظریهٔ دیالکتیکی جورج لوکاچ یکی از مهم‌ترین نظریه‌های مارکسیستی است که بر تضادهای اجتماعی و تاریخی تأکیـد دارد. لوکاچ معتقد بود که تاریخ و جامعه در یـک فرآیند دیالکتیکی قرار دارند، یعنی تغییرات اجتماعـی ازطریقِ تضادهای درونی شـکل می‌گیرند. او بر ایـن باور بود که آگاهی طبقاتی و شیءوارگی دو مفهوم کلیدی در تحلیل ساختارهای اجتماعی هستند. او در کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» توضیح می‌دهد که طبقات اجتماعی، به‌ویژه طبقه کارگر، باید به آگاهی طبقاتی برسند تا بتوانند ساختارهای سرمایه‌داری را تغییر دهند.

به‌عقیدهٔ لوکاچ، ایدئولوژی حاکم مانع از رسیدن طبقهٔ کارگر به این آگاهی می‌شـود و آن‌ها را در وضعیت ازخودبیگانگی نگه می‌دارد. یکی از مهم‌ترین مفاهیم لوکاچ، شیءوارگی است؛ یعنی تبدیل روابط انسانی به روابطی مبتنی بر اشیا و کالاها در نظام سـرمایه‌داری. او توضیح می‌دهد که در این نظام، انسان‌ها به ابزار تولید تبدیل می‌شوند و ارزش‌های انسـانی جای خود را به منافع اقتصادی

می‌دهند. لوکاچ بر این باور بـود که تاریخ ازطریقِ تضادهای اجتماعی و طبقـاتی پیش می‌رود. او معتقد بود که ادبیات و هنر باید این تضادها را آشکار کنند و به آگاهی طبقاتی کمک کنند. به همین دلیل، او از رئالیسـم انتقادی حمایت می‌کرد و معتقد بود که ادبیات باید بازتاب‌دهندهٔ واقعیت‌های اجتماعی باشد (مزاروش، ۱۳۹۰، ص۱۳۲). بر همین اساس، لوکاچ معتقد بود که رمان‌نویس واقعی کسی است که بتواند از خلال شخصیت‌های داسـتانی، تضادهای طبقاتی، بحران‌های اجتماعی و تحولات تاریخی را بازتـاب دهد. او با تأکید بر رئالیسـم انتقـادی، رمان را ابزاری برای شـناخت ساختارهای پنهان جامعه می‌دانسـت؛ سـاختارهایی که در ظاهر زندگی روزمره، پنهان شده‌اند اما در ادبیات می‌توان آن‌ها را آشـکار کرد. از نگاه او، نویسنده باید با خلق شخصیت‌های «تیپیک»، نمایندهٔ نیروهای اجتماعی زمانه‌اش باشد و از این طریق، آگاهی طبقاتی را در مخاطب بیدار کند.

۳. جامعه‌شناسی رمان برید اللیل

از نوشـته‌های زیبایی‌شـناسی لـوکاچ دریافته می‌شـود که دیدگاه انسـان‌مدارکـه از جنس ایدئالیسم آلمان و مشخصاً هگل است، می‌تواند ملاک او برای قضاوت تمام آثار هنری به شمار رود. از سوی دیگر، مقولهٔ کلیت و بینش دیالتیکی که اصل فلسفهٔ مارکس‌گرایی را نیز سامان می‌دهد «از نظر لوکاچ واجد اهمیت ویژه‌ای اسـت؛ چراکه به او این امکان را می‌دهد کـه خلاقیت‌های فردی را به نمونه‌هـا و یا انواع معـادل مراحل خاص تاریخی در رهایی بخشـی تدریجی انسـان از بندهای خودخواسـته و خود تحمیل‌کرده، ربط دهد» (لیشتهایم، ۱۳۵۱، ص۱۰۷). لوکاچ هدف همهٔ هنرهای بزرگ را انعکاس تصویری متحد و منسجم از واقعیت می‌داند. مفهوم یک انسان کامل ازطریقِ یک اثر هنری به‌تنهایی قابل دستیابی نیست؛ اما باید گفت در هر خلق هنری یک قدم بیشتر، دستیابی آن مهم نزدیک می‌شود (لوکاچ، ۱۳۷۲، ص۱۳۹). این موضوع؛ یعنی واقعیت‌های زندگی اجتماعی و مناسبات آن، در رمان‌های رئالیستی به اشکال گوناگون خود را نشان می‌دهد. در رمان برید اللیل، مجموعه‌ای از نامه‌های مختلف وجود دارد. هرکدام از این نامه‌ها ترسیم زوایای آشکار و پنهان برخی از کژی‌ها و ناراستی‌هایی است که در داستان بازتاب یافته است.

۳-۱. ازدواج اجباری

نویسـندهٔ نامهٔ چهارم در رمـان برید اللیل، زنی اسـت که پـس از طلاق، به‌دلیل فشـارهای

اجتماعی و اقتصادی و طرد شدن از سوی مادر سنگدل خویش، مجبور به ترک وطن و مهاجرت شده است. این مادر مطلّقه، دختر خویش را به مادر خود می‌سپارد و به‌سوی کشورهای اروپایی سفر می‌کند. در بخشی از سرگذشت این زن، به ازدواج اجباری او اشاره می‌شود. شخصیت‌های خلق‌شده ازسوی نویسندگان رمان‌های واقع‌گرا، نمونه‌هایی از مشت نمونهٔ خروارِ انسان در جامعه هستند.

هدی برکات سعی می‌کند تا از رهگذر شخصیت‌های مهاجر، دلیل مهاجرت آن‌ها را برای مخاطب شرح دهد. ازجملهٔ این مهاجران، زنان بی‌پناهی هستند که به امید زنده ماندن و زندگی بهتر برای خود و وابستگان خویش به کشورهای اروپایی سفر می‌کنند.

این همان موضوعی است که در اندیشهٔ لوکاچ تحت عنوان مردم‌سالاری و متکی بر رویکرد اجتماعی کمونیست‌ها خود را نشان می‌دهد. یکی از وجوه بارز مردم‌سالاری در نگرش لوکاچ توجه به وضعیت زنان است.

> «مردسالاری نامی برای نظام و ساختاری است که از راه نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادیِ خود، زنان را زیر سلطه دارد. میزان قدرت مردان نسبت‌به زنان در جوامع مختلف متفاوت است. با این حال، در همهٔ این جوامع مردسالار، مردان سهم بیشتری از مزایای اجتماعی، همچون قدرت، ثروت و احترام دارند. تداوم قدرت نظام مردسالاری ناشی از دسترسی بیشتر مردان به مزایای ساختارهای قدرت در درون و بیرون از خانواده و همچنین واسطهٔ تقسیم کردن این مزایای اجتماعی در جامعه است» (آبوت، ۱۳۸۰، ص۱۶۴).

نویسندهٔ نامهٔ چهارم، در گفت‌وگویی درونی به ازدواج اجباری خویش اذعان می‌دارد و بیان می‌کند که مادرش او را برای مقدار مشخص و ناچیزی مهریه به ازدواج مردی درآورد.

> «صرتُ أتذكّرُ، مِن أَلَمي و قَهري، أنَّ أمّي كانَت سببُ زواجي التّعِسِ و أنَا بعدُ لَم أُتِمّ الرَّابعةَ عشرةَ. و هي لَم تغفُر لي طلاقِي، و لا أنتَ، بَل كُنتُما سَببَ هِجرتي إِلَى هذا البلدِ و عمَلي خادمةً في بيوتِ الناسِ و في تَنظيفِ وَسخِبشرٍ لا أعرفُهُم، في حمّاماتِ المَطاعمِ و غرفِ الفَنادق؛ در میان درد و اندوهم، کم‌کم به یاد آوردم که مادرم دلیل ازدواج ناموفق من بود، زمانی که حتی چهارده سالم هم نبود. او نه من را به خاطر طلاقم بخشید، نه تو را. بلکه تو دلیل مهاجرت من به این کشور و کارم به عنوان خدمتکار در خانه‌های

مردم، و تمیز کـردن کثیفِ افرادی که نمی‌شـناختم، در دسـتشویی‌های رسـتوران‌ها و اتاق‌های هتل بودی» (برکات، ۲۰۱۸م، ص ۷۷).

از دیدگاه دیالکتیک تاریخـی جورج لوکاچ، این بخـش از رمان برید اللیـل را می‌توان به‌عنوان بازتابی از تأثیرات تاریخی و اجتماعی بر زندگی فردی تحلیل کرد. لوکاچ معتقد بود که سـاختارهای اجتماعی و تاریخی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری هویت و سرنوشت افراد دارند. در این متن، چندین مفهوم کلیدی نظریهٔ او قابل مشاهده است:

– تأثیر شـرایط اجتماعی بر فرد: شـخصیت داستان قربانی سـاختارهای اجتماعی ناعادلانه اسـت که او را به ازدواج اجباری در سـن پایین و سـپس مهاجرت و کار در شـرایط سخت سوق داده‌اند. این نشان‌دهنده شیءوارگی است؛ یعنی تبدیل انسان به ابزاری در یک نظام اجتماعی که او را از اختیار و هویت فردی‌اش محروم می‌کند.

– دیالکتیـک تاریخی و نقش طبقـات اجتماعی: لـوکاچ بر این بـاور بود که تاریـخ ازطریقِ تضادهای طبقاتی پیش می‌رود. در این متن، شـخصیت داسـتان درگیر تضادهای طبقاتی است؛ او از یک موقعیت اجتماعی پایین به کارگری در محیط‌های سـخت کشیده شـده، که نشان‌دهندهٔ استثمار و نابرابری اجتماعی است.

– ازخودبیگانگی و بحران هویت: شخصیت داستان نه‌تنها از خانواده و گذشته خود جدا شده؛ بلکه در محیط جدید نیز هویت خود را از دسـت داده اسـت و به فردی تبدیل شـده که صرفاً برای بقای اقتصادی تلاش می‌کند. این وضعیت با مفهوم ازخودبیگانگی در نظریه لوکاچ هم‌خوانی دارد.

– نقد سـاختارهای اجتماعی و تاریخی: این بخش از رمان به‌طور ضـمنی، نقدی بر نظام‌های اجتماعی و تاریخی اسـت که زنان را به ازدواج‌های اجباری، مهاجرت ناخواسـته و کار در شـرایط سخت سوق می‌دهند.

«قالَت أُمّـي: ابنتُكِ هربَـت. لَاأدري أينَ هـيَ. أخَـذتَني الجارةُ أمُّ رشيـدِ مِن يدي. أجلَستَني في دارِها، وَ أفهَـمتَني أنَّ أمّي زوجَّت ابـنتي بِالقوَّةِ، وَهيَ اليـومَ معَ زوجِها في الخليجَ. تحرّيناكثيراً أنا و أمُّ رشيد، التي تعرفَ الشَّيخَ الذي زوَّجَ ابنتي القاصر، وحصلتُ على اسم الرجلِ. وَمِن سـفارةِ إلى قُنصليّةِ إلى قاضي الشرعِ، أعطوني العنوان. سافرتُ إليها و وجدتُها. وجَدتُها تعملُ خادمـةً ورقّاصةً في بيتِ هو أقـرب إلى الماخور؛ مادرم گفت: دخترت فرار کرده. نمی‌دانم کجاست. همسایه، ام‌رشید، مرا از دستم گرفت. او مرا

در خانه‌اش نشاند و به من فهماند که مادرم دخترم را به زور به عقد او درآورده و حالا با شوهرش در خلیج فارس است. من و ام‌رشید، شیخی را که با دختر زیر سن قانونی من ازدواج کرده بود، می‌شناختیم و خیلی تحقیق کردم و نام آن مرد را فهمیدم. از سفارت تا کنسولگری و قاضی شرع، آدرس را به من دادند. به آنجا سفر کردم و او را پیدا کردم. او را در خانه‌ای که بیشتر شبیه فاحشه‌خانه بود، در حال خدمتکاری و رقصیدن یافتم» (برکات، ۲۰۱۸م، ص۸۰).

تحلیل متن مذکور ازمنظرِ دیالکتیک تاریخی جورج لوکاچ، به درک عمیق‌تری از روابط اجتماعی و تاریخی وحدت بین فرد و جامعه کمک می‌کند. لوکاچ، با تأکید بر دیالکتیک تاریخی، مشخص می‌کند که هر پدیدهٔ اجتماعی، تاریخی است و در بستر تحولات و تغییرات تاریخی قرار دارد. تضاد و تنش اجتماعی دیالکتیک تاریخی لوکاچ بر نمادها و نشانه‌های درون متنی تأکید دارد که نشان‌دهندهٔ تضادهای عمیق در جامعه هستند. در این متن، با ازدواج اجباری دختر جوان، بیانگر تضاد میان آزادی فردی و سنت‌های اجتماعی است. شخصیت محوری داستان، هم‌زمان نمایندهٔ اکثریت زنان جامعه است که دربرابرِ نهادهای مردسالارانه و استفاده از قدرت در ازدواج قرار دارند. این تضاد میان ارادهٔ فردی و فشار اجتماعی، به‌عنوان یک لحظهٔ بحرانی در تاریخ اجتماعی بشر در نظر گرفته می‌شود.

سیر تحول تاریخی، به عقیده لوکاچ، هر پدیدهٔ اجتماعی و فردی با سیر تحول تاریخی مرتبط است و نمی‌توان آن را جدا از زمانهٔ خود در نظر گرفت. در متن، اشاره به فرآیند معرفت‌طلبی شخصیت‌ها (ازجمله مادر و ام‌رشید) نسبت‌به مسائل حقوقی و اجتماعی و سیر تحقیق آن‌ها نشان می‌دهد که این اعمال نه‌تنها در راستای نجات شخصی؛ بلکه در راستای کشف و بررسی اجتماعی ـ سیاسی است. این جست‌وجو به‌نوعی نشان‌دهندهٔ تحول در آگاهی اجتماعی زنان و تلاش برای برقراری حقوق خود است. نگرش تاریخی به شخصیت‌ها در نگاه دیالکتیکی، شخصیت‌ها نمایندگان تاریخ و تحولات اجتماعی هستند. در این متن، مادر و ام‌رشید به‌عنوان شخصیت‌هایی که در تلاش‌اند تا برای دختر جوان عدالت و آزادی پیدا کنند؛ یعنی به‌نوعی نمایندگان نسل‌های پیشین و تأثیر آن‌ها بر زندگی فردی و اجتماعی امروزی هستند. روابط آن‌ها با یکدیگر و با مردان نشان‌دهندهٔ چگونگی تأثیر تاریخ بر زندگی فردی است. تحلیل مکان جغرافیایی و ژئوپلیتیک لوکاچ بر اهمیت مکان جغرافیایی در تحلیل دیالکتیکی تأکید دارد. در متن اشاره به «خلیج فارس» و «فاحشه‌خانه»

به‌عنوان مکان‌هایی که زندگی شخصیت‌ها در آن شـکل می‌گیرد، نشان‌دهندهٔ ارتباطات اقتصادی و فرهنگی اسـت که در تاریخ شـکل گرفته‌اند. این مکان‌ها می‌توانند نمایانگر تضادهای اجتماعی و فرهنگی باشند که در زندگی روزمرهٔ شـخصیت‌ها تأثیر می‌گذارد. این اشـارات، به ما درک بهتری از نحوهٔ تعـاملات اجتماعی و نقـش جغرافیا در تاریخ بشـر می‌دهد. کلام و زبـان به‌عنوان زمینهٔ دیالکتیک زبان در متن به‌عنوان ابزاری برای بیان تنش‌های اجتماعی و تاریخی عمل می‌کند. نحوهٔ صحبت کردن شخصیت‌ها، تأکید بر تاریخ و سـوابق فرهنگی و تعاملات انسانی می‌تواند نمایانگر ساختارهای قدرت و زیرساخت‌های اجتماعی باشد. استفاده از عبارات خاص و جملات توصیفی، ترسیم‌کنندهٔ تلاش شخصیت‌ها برای درک واقعیت‌های اجتماعی است. نتیجه‌گیری اینگونه تحلیل متن ازمنظرِ دیالکتیک تاریخی لوکاچ، به ما نشـان می‌دهد که داسـتان فراتر از یـک روایت فردی اسـت و پیوند عمیق با واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی زمانهٔ خـود دارد. این تحلیل تأکید می‌کند که تغییرات اجتماعی و تاریخ، بر روی زندگی افراد و تجربیات شـخصی تأثیر می‌گذارد و افراد نیز با آگاهی نسبت‌به تاریخ و واقعیت‌های اجتماعی، می‌توانند به ایجاد تغییرات در زندگی خود و جامعه بپردازند.

لوکاچ معتقد است که داستان نویسندگان بزرگ، جهان صغیری است که جهان کبیر را به تصویر می‌کشـد (دیچز، ۱۳۸۳، ص۲۵۳). او جیمز جویس را نقد می‌کند؛ چراکـه به‌جای پرداختن به جمع و اجتماع به فرد می‌پردازد (همان، ص۲۵۴). هدی برکات، با روایـت زندگی مادر و دختری که هردو قربانی کودک‌همسری و ازدواج اجباری در جامعه هسـتند، سـعی می‌کند تا به رواج این پدیده در فرهنگ کشورهای جهان سوم و نیز تسلسـل این معضل در میان نسـل‌های مختلف اشاره کند. از سوی دیگر، سرنوشـت مادر راکه به طلاق انجامید و سرنوشـت دختر که با مـردی ازدواج نموده که دارای همسرهای متعدد است و از سوی دیگر، مشکلات جنسی نیز دارد، به بی‌سرانجامی این گونه ازدواج‌ها اشاره دارد.

۳-۲. تجاوز و آزار جنسی

هدی برکات در نامهٔ چهارم، به مسألهٔ خشونت جنسـی و تجاوز به زنان می‌پردازد. زنانی که در محیط‌های مردانه کار می‌کنند، هر لحظه منتظر رفتارهای خشونت‌آمیز و سلطه‌طلبانه ازسوی مردان هستند. شخصیت اصلی نامهٔ چهارم، تجربهٔ خویش را از تجاوز جنسی این چنین بیان می‌کند:

«حتَّى التقيتُ ذلكَ الـعربيَّ في الفندقِ. عادَ إلى غرفتِهِ بينَما كنـتُ لا أزالُ أنظِّفُها. بدأَ يغازِلني بِألفاظٍ نابية، ردَدتُ عليـهِ بِالعربيَّة لعلّهُ يخجلُ فازدادَ وقاحـةَ، ثمَّ هجمَ عليَّ. ضرَبَني بقوَّةٍ قبلَ أن يغتصـبني؛ تا اینکه آن عرب را در هتل دیـدم. او در حالی که من هنوز مشـغول تمیز کردن اتاقش بودم، به اتاقش برگشت. او با کلمات رکیک شروع به لاس زدن با من کرد. من هم به عربی جوابش را دادم، شاید برای اینکه شرمنده شود. او گستاخ‌تر شد، سـپس به من حمله کرد. قبل از اینکه به من تجاوز کند، محکم مرا زد» (برکات، ۲۰۱۸م، ص ۷۹).

او بی‌تفاوتی نسبت به آزار جنسـی و تجاوز را نیز نهی می‌کند و در جایی با اشاره به نتایج این امر می‌گوید:

«استدعيتُ أمنَ الفندقِ ومديرَ شؤونِ المُوظّفين، أريتُهُم البقع الحمراءَ وَآثارَ الضربِ وَ ثيابي المُمزّقةِ. سحِبوني إلى الطابقِ الأرضيّ، وَلمّا استمرَرتُ في الصُراخِ قالوا: نحنُ نعلمُ بأنّكِ مومسٌ، ونغضُّ الطرفَ، فهي حياتُـكِ، لكِن أن تفتَعلي فضيحة مِن أجلِ ابتزاز هذا الثريّ لأنّهُ عربيٌّ ويخافُ الفَضائحَ، فهي ما لانسـمحُ بهِ وَطَردوني؛ با حراست هتل و مدیر منابع انسانی تماس گرفتم. لکه‌های قرمز، جای ضرب‌وشتم و لباس‌های پاره‌ام را به آن‌ها نشـان دادم. آن‌ها مرا به طبقهٔ هم‌کف کشـاندند و وقتی به جیغ زدن ادامه دادم، گفتند: ما می‌دانیم که تو یک فاحشـه هستی و چشم‌پوشی می‌کنیم. این زندگی توست؛ اما اینکه تو رسوایی به بار بیاوری و از این مرد ثروتمند به‌خاطر عرب بودنش و ترس از رسوایی اخّاذی کنی، اجازه نمی‌دهیم و آن‌ها مرا اخراج کردند» (برکات، ۲۰۱۸م، ص۷۹).

دیالکتیک تاریخی لوکاچ بر پیوند راهبردی میان فرد و جامعه، و تأثیرات ساختارهای اجتماعی بر تجربه‌های فردی تأکید دارد. در ایـن متن تضاد اجتماعی و قدرت و تضـاد بین قدرت و ضعف به‌وضوح مشهود است. شخصیت اصلی به‌عنوان زنی که مورد ضرب‌وشتم قرار گرفته، تلاش می‌کند تا تجارب خود را به دیگران منتقل کند؛ اما در مواجهه با سیستم حاکم و نهادهای قدرت (مدیر هتل و منابع انسـانی) با طرد و سرکوب مواجه می‌شـود. این نشـان‌دهندهٔ تضاد بین فرد و ساختارهای اجتماعی اسـت که در آن قدرت غالب (در اینجا نمایندگان هتل) موانع بر سـر راه فرد ضعیف را به طور مستمر حفظ می‌کند. همچنین به‌وضوح، بر تعلق اجتماعی و اقتصادی شخصیت اصلی تأکید دارد. او به‌عنوان یک «فاحشه» توصیف می‌شود و این هویت نه‌تنها به او لگد ملامت می‌زند؛ بلکه

نشـان‌دهندهٔ وضع اقتصادی و اجتماعی او در جامعه اسـت. این هویت، آن‌گونه که در متن آمده، به‌عنوان مانعی بر سر راه او، دربرابرِ دریافت حمایت و اجازهٔ بیان واقعیت‌هایش عمل می‌کند. علاوه بر این، نهادهای اجتماعی به‌عنوان سـاختارهایی که به‌جای حمایت، زنـان را به حاشیه می‌رانند، عمل می‌کنند. واژه‌های «مدیر منابع انسـانی» و «حراسـت هتل» نمایندگان سیستم‌های قدرتمند هستند که به‌جای شناسـایی حقایق و مشـکلات فرد، به حفظ نظام موجود و کاهش آسیب‌های احتمالی به اعتبار خود اولویت می‌دهند. این امر بـه‌وضوح نمایانگر نداشتن صدای واقعی زنان در جوامع مردسالار است.

در مکتب رئالیسم، اصل بر این است که نویسنده در اثر خود تخیل خود را چندان به کار نگیرد، بلکه با بی‌طرفی و به دور از هرگونه قضاوتی، تنها راوی یک داسـتان باشـد؛ داستانی دربارهٔ زندگی مردم رنج‌کشیده و ضعیف و کارگران و پیشـه‌ورانی کـه تا آن زمان در هنر و ادبیـات توجه زیادی به آن‌ها نشده بود. نویسـندگان رئالیسـت می‌کوشیدند زندگی مردم زمان خود را به شکلی کاملاً عینی و واقعی در آثار خود منعکس کنند. رئالیسـت‌ها در واقع منتقدان اصلی جامعهٔ خود بودند. آن‌ها با نشان دادن مشـکلات اجتماعی و فاصلهٔ طبقاتی میان مردم و پرده برداشتن از اعمال ناشایست طبقهٔ اشراف، اعتراض خود را به هیئت حاکم ابراز می‌داشتند (سیدحسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۶۳).

از واقعیت‌های غیرقابل پذیرش این اسـت که برخی جوامع، نسـبت‌به تجاوزات و خشـونت علیه زنان، با دیدهٔ اغماض می‌نگرد. این فرهنگ «ازطریق پذیـرش تجاوزها به‌عنوان وقایع روزمره بارز می‌شوند. این امر، می‌تواند توسـط بی‌تفاوتی پلیس در برخورد با موارد تجاوز، سرزنش قربانی، بی‌تفاوتی مقامات برای مقابله با هنجارهای فرهنگی مردسـالارانه و هم‌چنین بی‌تفاوتی نسـبت‌به ضرر و زیان ناشی از رنج قربانیان و خانواده‌های آنان به دست آید» (زراعت‌پیشه و دیگران، ۱۳۹۹، ص۱۵۴). لوکاچ می‌گوید که فرد نمی‌تواند به‌تنهایی واقعیت‌های اجتماعـی را تغییر دهد؛ بلکه این تغییر باید ازطریقِ آگاهی اجتماعی و عمل جمعی تحقق یابد. در این متن، شخصیت اصلی تنهاست و به همین دلیل، با عدم درک و حمایت دیگران مواجه می‌شـود. این نشانه‌ای از حاشیه‌نشینی زنان در نظام‌های اجتماعی و توانایی محدود آن‌ها در تغییر سرنوشـت خود اسـت. دیالکتیک هویت و مقاومت شـخصیت اصلی بر هویت اجتماعی خود اصرار دارد و در عین حال، تحت فشار نهادها و جامعه قرار دارد. هویت‌های اجتماعی نتایج تاریخی و دیالکتیکی دارند. او نه‌تنها تحت اسـتثمار و سرکوب است؛ بلکه در حال مبارزه با این واقعیت‌ها است.

۳-۳. خشونت علیه زنان

پذیرش مردسالاری و پذیرفتن کلیشه‌های جنسیتی در مورد حیا و آبروی زن، هم‌چنین غیرت مردانه و نداشتن استقلال همه‌جانبه برای زنان در جوامع اسلامی و عربی، باعث شده تا بسیاری از معضلات و مشکلات اجتماعی در این راستا به وجود آید.

هدی برکات، سرنوشت غم‌انگیز یک زن را به‌عنوان نمونه‌ای از زنان و دختران عرب که با فرهنگ پوسیدهٔ مردسالاری دست‌وپنجه نرم می‌کنند، مطرح می‌کند. ایدئولوژی و فرهنگ مردسالاری باعث می‌شود تا زنان در جامعه، نقش وابسته و خدمتکار مردان معرفی شوند و در قسمت‌های مختلف داستان نیز هدی برکات به انتقاد از این فرهنگ پرداخته است.

اگرچه تحمیل این فرهنگ، به مردان نیز فشار روانی زیادی را ازسوی جامعه القا می‌کند، برادر قهرمان نامهٔ چهارم، می‌خواهد تا خواهر خویش را به‌خاطر آبرو به قتل برساند و می‌گوید:

«سوفَ أسوِّي الأَوضاعَ عَلى الأَرضِ، بدءاً مِن استردادِ البَيتِ... أبحثُ بعدَ ذلكَ عَنها حتّى أجِدُها، و أقتلُها. سوفَ أذبحَها لحظةً أجِدُها. ياه... لقَد قضَت عليَّ و لم تترُك لي خياراً ... كانَت أختي الجميلةَ الحنونةً. حينَ كنّا صِغاراً. تُطعمني مِن حصَّتِها، و تخرجُ إلى الصبيانِ في الشارعِ إن سمعَتِ صوتَ بُكائي. كانَت تأخذني مِن يَدي إلى الدكّان و تترَكني أَختار مَا أريدُ و تدفعَ من القليلِ الَّذي كانَ فِي جيبِها؛ من مسائل را روی زمین حل‌وفصل خواهم کرد، با بازپس‌گیری خانه شروع می‌کنم... سپس او را جست‌وجو می‌کنم تا زمانی که او را پیدا کنم و او را می‌کشم. به محض اینکه او را پیدا کنم، او را خواهم کشت. اوه... او کارم را تمام کرد و هیچ چاره‌ای برایم باقی نگذاشت... او خواهر زیبا و دلسوز من بود. وقتی کوچک بودیم، از سهم خودش به من غذا می‌داد و اگر صدای گریه‌ام را می‌شنید، به سراغ پسرهای خیابان می‌رفت. دستم را به مغازه می‌برد و می‌گذاشت هر چه می‌خواهم انتخاب کنم و از پول کمی که در جیبش داشت، پرداخت می‌کرد» (برکات، ۲۰۱۸م، ص۱۱۴).

این بخش از رمان برید اللیل را می‌توان از دیدگاه دیالکتیک تاریخی جورج لوکاچ به‌عنوان بازتابی از تأثیرات تاریخی و اجتماعی بر زندگی فردی تحلیل کرد. لوکاچ معتقد بود که ساختارهای اجتماعی و تاریخی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری هویت و سرنوشت افراد دارند. در این متن، چندین مفهوم کلیدی نظریهٔ او قابل مشاهده است: شخصیت داستان درگیر تضادهای اجتماعی و طبقاتی است که او را به خشونت و انتقام سوق داده‌اند و این نشان‌دهندهٔ بحران‌های

اجتماعی است که در نتیجهٔ ساختارهای ناعادلانه شکل گرفته‌اند. دیگر اینکه شخصیت داستان درگیر ازخودبیگانگی است؛ زیرا شرایط اجتماعی و تاریخی او را به فردی تبدیل کرده که تنها راه‌حل مشکلاتش را در خشونت می‌بیند.

این وضعیت با مفهوم شیء‌وارگی در نظریهٔ لوکاچ هم‌خوانی دارد. همچنین این بخش از رمان به‌طور ضمنی نقدی بر نظام‌های اجتماعی و تاریخی است که افراد را به‌سمت خشونت، انتقام و بحران‌های روانی سوق می‌دهند. لوکاچ معتقد بود که ادبیات باید این واقعیت‌های اجتماعی را آشکار کند تا آگاهی طبقاتی را افزایش دهد. شخصیت داستان در گذشته روابط عاطفی و حمایتی با خواهرش داشته؛ اما شرایط اجتماعی و تاریخی او را به فردی تبدیل کرده که اکنون درگیر است. این نشان‌دهندهٔ تأثیر تاریخ بر شکل‌گیری شخصیت و تصمیمات فردی است.

۳-۴. فقر

فقر از جمله معضلات اجتماعی است که بسیاری از کشورهای در حال توسعه و عقب‌مانده با شکل تشدیدشدهٔ آن روبه‌رو هستند. یکی از عوامل اصلی مهاجرت از کشورهای در حال توسعه به‌سوی کشورهای توسعه‌یافته، مسألهٔ فقر و فرار از آن است. شخصیت‌های موجود در رمان به‌هم‌پیوستهٔ برید اللیل، هرکدام به گونه‌ای با مسألهٔ فقر و نبود امکانات زندگی و رفاهی در کشور خویش روبه‌رو هستند، مسئله‌ای که درکنار دیگر مسائل اجتماعی، آن‌ها را به‌سوی مهاجرت سوق داده است.

«في قريتي الَّتي مَحاها إنهيار السدِّ، كنتُ في الخجلِ مِن جوعي الدائم، مُنشغلاً بِمُواراته؛ در روستای من که با فروپاشی سد از بین رفت، من از گرسنگی مداومم شرمنده بودم و مشغول لاپوشانی آن بودم» (برکات، ۲۰۱۸م، ص۱۳).

هدی برکات در بخش اول از سری نامه‌های برید اللیل، ابتدا به فقر غذایی و سپس فقر بهداشتی در روستای محل تولد خود اشاره می‌کند. در رمان چنین آمده است:

«قليلٌ ما أذكرهُ عَن ذلك المكانِ و سُكّانه، و هو مُثيرٌ لِلتقزُّز. حتَّى حينَ يأتي في المَنامات يكون كَالكَوابيسِ. هذه أمكنة يأكلها الجَرَب، بل البَرَص، فتتفتّت و مِن الذاكرةِ كَأصابعِ المجذومين، قاحلةً و مريضةً بِفقرها، و قَد فاتَ وقت العلاجِ. كُلَّما قرأتُ عَن سعادة استرجاعِ الطفولةِ، عَن براءَت تقعُها و ما تَتركُ في النَّفسِ مِن عُذوبةٍ و حنينٍ، ذُهلتُ، و ملأت خَياشيمي رائحةُ الروثِ المُوحِل، و غشت عينيّ أغبرةٌ مَمزوجة

بِالعَمشِ اللَّاصق الدائم، و الَّذي يلزمُـهُ ماء كثير لا نَملكُهُ لِفَتحِ الجَفنينِ برهةً، سـاعة أو إثنين؛ چیز زیـادی از آن مکان و سـاکنانش به خاطر نمـی‌آورم، و این چندش‌آور اسـت. حتی وقتی در خـواب به آن فکر مـی‌کنم، مثل کابوس اسـت. ایـن مکان‌ها توسـط گال یا حتی جذام خورده شده‌اند، و در حال فروپاشی هسـتند و از خاطره‌ها مثل انگشـتان یک جذامی، عقیم و بیمار از فقرشـان، و زمان درمان گذشـته است. هر وقت درباره شـادی بازیابی دوران کودکی، دربارهٔ معصومیتی کـه به همراه می‌آورد و شیرینی و اشـتیاقی که در روح به جا می‌گذارد می‌خوانم، شگفت‌زده می‌شوم و بوی کود گل‌آلود مشامم را پر می‌کند و چشمانم از غباری که با کوری دائمی و چسبناکی که به آب زیادی نیاز دارد، ابری می‌شـود، کوری‌ای که مجبور نیستیم پلک‌هایمان را برای لحظه‌ای، یک یا دو ساعت باز کنیم» (برکات، ۲۰۱۸م، ص۱۴).

در این متن، چندین مفهوم مهم مطابق نظریهٔ لوکاچ مشاهده می‌شود:

– بحران اجتماعی و تاریخی: توصیف مکان‌های فراموش‌شده و فروپاشیده نشان‌دهندهٔ ویرانی اجتماعی و تاریخی است که شخصیت داستان در آن گرفتار شده است. این مکان‌ها نمادی از فقر، بیماری و انحطاط اجتماعی هستند که در طول زمان تشدید شده‌اند.

– ازخودبیگانگی و خاطرات سرکوب‌شـده: شخصیت داسـتان قادر به یادآوری دقیق گذشته نیست و این نشـان‌دهندهٔ ازخودبیگانگی اسـت که لوکاچ آن را نتیجهٔ شـرایط اجتماعی و تاریخی می‌داند. خاطرات کودکی به جای آنکه منبع آرامش باشند، به کابوسی تلخ تبدیل شده‌اند.

– شیءوارگی و نابودی فردی: توصیف مکان‌های پوسیده و بیمار، همراه با اشاره به کوری دائمی، نشان‌دهنده شیءوارگی اسـت؛ یعنی تبدیل انسـان به موجودی که در سـاختارهای اجتماعی و تاریخی نابود شده و هویت خود را از دست داده است.

– نقد سـاختارهای اجتماعی و طبقاتی: این بخش از رمان به‌طور ضـمنی نقدی بر نظام‌های اجتماعی و طبقاتی است که افراد را به‌سمت فقر، بیماری و فراموشی سوق می‌دهند. لوکاچ معتقد بود که ادبیات باید این واقعیت‌های اجتماعی را آشکار کند تا آگاهی طبقاتی را افزایش دهد.

هدی برکات، سـعی می‌کند تا فقر و مشکلات روانی که در روان انسـان بر جای می‌گذارد را در رمان خویش به تصویر کشد. نویسندهٔ نامهٔ اول، با نام بردن از بیماری‌های پوستی چون «جذام» و «جرب» و بوی بد سرگین و فضله در محیط به نبود بهداشـت محیطی و اجتماعی و نیز با اشاره به

ترشحات چرکین اطراف چشم و تمیز نبودن صورت به اهمیت ندادن به بهداشت فردی در روستای محل زندگی‌اش می‌پردازد. کنار هم نشـاندن واژه‌هـایی چون «برص»، «جـرب»، «المجذومین»، «مریضـة»، «فقر»، «الروث الموحـل» و «العمش» تابـلویی را در ذهن مخاطب تـرسیم می‌کند که سرشار از فقر و بیماری و محیط کثیف و آلوده است.

۳-۵. روسپی‌گری

روسپی‌گری ازجملـه چالش‌ها و معضلات اجتماعی اسـت کـه از قدیم‌الأیام وجود داشـته و برخورد دولت‌ها و سیاسـت‌های حاکم بر کشورها با این پدیده به‌صورت متفاوت و گاه متضاد بوده اسـت. این پدیده در برخی از کشورها به‌عنوان یک شغل محسوب شـده و ازسوی جامعه پذیرفته شده است؛ اما در کشورهای عربی و اسلامی به‌دلیل مسـائل دینی، این پدیده، همیشه امری مورد سرزنش و زشت شمرده می‌شود.

«روسپی‌گری در حـالی در جامعـهٔ امروزی به‌دلیـل گسـترش روحیـهٔ لذت‌طلبی، تنوع‌طلبی و در نتیجهٔ انحرافات اخلاقی در حال گسـترش اسـت که شـالوده و بنیان جامعه و خانواده به سلامت تمامی افراد جامعه به‌ویژه زنان بسـتگی دارد. بسیاری از عوامل اجتماعی ازجمله فقر، بیکاری، جمعیت روبه‌رشـد کشورهای فقیر، عدم تأمین نیازهای اولیهٔ اعضای خانواده، همچنین گذار جوامع از سـنتی به مدرنیسم، تحولات اجتماعی و انقلابـات، جاذبه‌های شـهری و توریستی، مهاجرت، تجربـهٔ خانواده، آداب و رسـوم خرافی را از دیگر عوامـل گرایش به فحشـا و روسپی‌گری می‌توان بیان نمود» (باقری، ۱۴۰۰، ص۲۳۹).

یکی از کج‌روی‌های اجتماعی که در رمان برید اللیل به آن پرداخته شده، روسپی‌گری است. در نامهٔ اول به‌صورت گذرا به مسألهٔ روسپی‌گری در کشور فرانسه پرداخته است. در این نامه این چنین آمده است:

«حتَّی هذه الغرفةُ المفروشـةُ صِرتُ، مثلَکِ، أسمّیها بیتاً. غرفةٌ بائسةٌ في بنایةٍ مِن شُقَقٍ یستأجرُها القوّادونَ لِلعاهراتِ اللّواتي یتمشَّین في الشـارِعِ (برکات، ۲۰۱۸م، ص۱۶)؛ حتی این اتاق مبلـه، مثل تو، را خانـه می‌نامم. اتاق محقر در یک آپارتمان که توسـط دلالان جنسی به فاحشه‌هایی که در خیابان قدم می‌زنند اجاره داده شده است».

هدی برکات در نامهٔ اول بیان می‌کند که شخصیت اول در منطقه‌ای ناامن و ارزان‌قیمت زندگی می‌کند که توسط فاحشه‌ها اجاره می‌شود و منطقه‌ای برای روسپی‌گری محسوب می‌شود. علاوه بر این، اشارهٔ گذرا در نامهٔ سوم، به‌طور گسترده‌تری به پدیدهٔ روسپی‌گری پرداخته شده است. دلیل تمایل و انتخاب روسپی‌گری ازسوی نویسندهٔ نامهٔ چهارم فقر و خستگی از کار سخت عنوان گردیده است. در این نامه این‌چنین بیان شده است.

«بكيتُ بِحُرقةٍ عَلى حياتي وقَرَّرتُ أَن أَشتغلُ مومِساً؛ شرموطةً وعاهرةً. مَا الفرقُ بينَ امتهانٍ وآخر؟ وحدهُ المال سَيَرفَعني قليلاً عَن روائحَ المَراحيضَ وأوساخِ الحضيضِ، بِما أَنَّ أُمّي، أُمّي الَّتي هي أُمّي، بَدأت تضطهدني... كنتَ أنتَ قد أصبحتَ في السِجنِ، وأنا احتفظتُ بعَملي بِنصفِ دوام في الفنادقَ كَتغطية (برکات، ۲۰۱۸ م، ص۷۸)؛ به تلخی برای زندگی‌ام گریه کردم و تصمیم گرفتم به‌عنوان یک فاحشه کار کنم؛ یک فاحشه و یک فاحشه. چه تفاوتی بین یک حرفه و حرفهٔ دیگر وجود داشت؟ فقط پول می‌توانست کمی مرا از بوی بد توالت‌ها و کثیفی ورطه نجات دهد؛ زیرا مادرم، مادرم که مادر من است، شروع به آزار و اذیت من کرده بود... تو از قبل در زندان بودی و من شغل پاره‌وقتم را در هتل‌ها به‌عنوان پوشش نگه داشته بودم».

این بخش از رمان بریدِ اللیل را می‌توان از دیدگاه دیالکتیک تاریخی جورج لوکاچ، به‌عنوان بازتابی از تأثیرات تاریخی و اجتماعی بر زندگی فردی تحلیل کرد:

– شیءوارگی و ازخودبیگانگی: شخصیت داستان درگیر ازخودبیگانگی است؛ زیرا شرایط اجتماعی و تاریخی او را به فردی تبدیل کرده که تنها راه نجات خود را در تن‌فروشی می‌بیند. این وضعیت با مفهوم شیءوارگی در نظریهٔ لوکاچ هم‌خوانی دارد؛ یعنی تبدیل انسان به ابزاری در یک نظام اجتماعی که او را از اختیار و هویت فردی‌اش محروم می‌کند.

– بحران اجتماعی و طبقاتی: شخصیت داستان درگیر بحران‌های اجتماعی و طبقاتی است که او را به‌سمت انتخاب‌های ناخواسته سوق داده‌اند. این نشان‌دهندهٔ استثمار و نابرابری اجتماعی است که لوکاچ آن را نتیجهٔ ساختارهای سرمایه‌داری و طبقاتی می‌داند.

– نقد ساختارهای اجتماعی و تاریخی: این بخش از رمان به‌طور ضمنی، نقدی بر نظام‌های اجتماعی و تاریخی است که افراد را به‌سمت فقر، خشونت و استثمار سوق می‌دهند. لوکاچ معتقد بود که ادبیات باید این واقعیت‌های اجتماعی را آشکار کند تا آگاهی طبقاتی را افزایش دهد.

– دیالکتیک تاریخی و نقش گذشته در شکل‌گیری شخصیت: شـخصیت داستان در گذشته تحت‌تأثیر خشونت خانوادگی و اجتماعی بوده و این شـرایط او را به‌سمت انتخاب‌های ناخواسته و تحمیل‌شده سوق داده است. این نشان‌دهندهٔ تأثیر تاریخ بر شکل‌گیری شخصیت و تصمیمات فردی اسـت. در مجموع، این بخش از برید اللیل را می‌توان نمونه‌ای از رئالیسـم انتقادی دانست که لوکاچ بر آن تأکید داشـت؛ یعنی ادبیاتی که نه‌تنها واقعیت‌های اجتماعـی را بازتاب می‌دهد، بلکه خواننده را به تفکر دربارهٔ ساختارهای اجتماعی و تاریخی دعوت می‌کند.

۳-۶. سرقت

یکی از انحرافات اجتماعی که در جامعه به‌دلایل مختلف روی می‌دهد، پدیدهٔ سـرقت اسـت. سـرقت «یک نوع کج‌رفتـاری اقتصـادی اسـت. از آن جهت که ایـن نوع کج‌رفتـاری اقتصادی به‌صورت آشکار و گاه خشـن و نیز ازسوی دون پایگان اجتماعی؛ یعنی افراد طبقهٔ ضعیف صورت می‌گیرد، جزو جرایم خشن محسوب شده است» (بخارایی، ۱۳۹۱، ص۱۷۰).

با توجه به این تعریف، سرقت و دزدی، بیشـتر به‌دلیل فقر و توسط افراد ضعیف روی می‌دهد. بر این اساس، فقر و برآورده نمودنِ نیازهای اسـاسی، دلیل عمومی سرقت‌ها در جامعه است؛ البته سرقت بلندپایگان اقتصادی حکایتی دیگر دارد که در این رمان به آن اشاره‌ای نشده است.

شخصیت‌های رمان برید اللیل، برگرفته از حقیقت جامعهٔ عربی معاصر است. شخصیت‌هایی که با مشـکلات عدیدهٔ اجتماعی ناشی از شـرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور خویش روبه‌رو هسـتند. فقر یکی از این مشکلات اسـت که عامل اصلی کج‌روی اجتماعی دزدی در این رمان است.

شخصیت اول اپیزود چهارم از این داسـتان، بعد از پیداکردن دخترش، اقدام به دزدی از مادر می‌کند:

«قلبتُ البیتَ وَ وجدتُ ذهَباً و فضّةً. وجدتُ صـکَّ ملکیّةِ البیتِ و زوَّرتُ توقیعَکَ و توقیعَ أمّي ورشوتُ مَن رشوتُ وَ بعتُهُ. هَل أنا مَن سحَبَ مصاغها و غوائشها مِن یدَیها ورقبتِها وهي عَلی فراشِ المَوتِ؟ نَعم أنا. هَل ترکتُها تموت وحدَها ولَم أستدعَ حتّی طبیب المسـتوصف المجّانيّ؟ نعم صحیح؛ من خانـه راگشتم و طلا و نقره پیداکردم. سـند مالکیت خانه را پیداکردم و امضای شما و امضای مادرم را جعل کردم و به هر کسی که

رشوه دادم، رشـوه دادم و آن را فروختم. آیا من کسـی بودم که جواهرات و النگوهایش را در حالی که در بستر مرگ بود از دسـت و گردنش ربودم؟ بله، من بودم. آیا او را رها کردم تا تنها بمیرد و حتی با پزشـک رایگان کلینیک تماس نگرفتم؟ بله، درست است» (برکات، ۲۰۱۸م، ص۸۱).

تحلیل این بخش از رمان برید اللیل نیز در ادامه می‌آید:

– تضادهای اجتماعی و تاریخی: شخصیت داستان درگیر بحران‌های اجتماعی و روانی است که او را به‌سمت فساد، خیانت و ازخودبیگانگی سوق داده‌اند. این تضادها نه‌تنها در سطح فردی؛ بلکه در سطح ساختارهای اجتماعی نیز دیده می‌شوند.

– شیءوارگـی و ازخودبیگانگی: در این متن، شـخصیت داسـتان ارزش‌های انسـانی را کنار گذاشـته و به‌دنبال منافع مادی اسـت. او خانه، طلا و نقره را به‌عنوان ابزار بقـا می‌بیند و حتی در لحظات پایانی زندگی مـادرش، به‌جای مراقبـت از او، به فکر تصاحب دارایی‌هایش اسـت. این نشـان‌دهندهٔ ازخودبیگانگی فرد در یک نظام اجتماعی اسـت که او را به ابزاری برای کسب ثروت تبدیل کرده است.

– دیالکتیک تاریخی و نقش گذشته در شکل‌گیری شخصیت: در این متن، شخصیت داستان در گذشته تحت‌تأثیر فقر، فساد و فشـارهای اجتماعی بوده و این شرایط او را به‌سمت انتخاب‌های ناخواسته و تحمیل‌شده سوق داده است. او نه از روی میل شخصی؛ بلکه به‌دلیل شرایط اجتماعی و تاریخی به فردی تبدیل شده که برای بقا مجبور به خیانت و فساد شده است.

– نقد سـاختارهای اجتماعی و تاریخـی: این بخش از رمـان نقدی بر نظام‌هـای اجتماعی و تاریخی است که افراد را به‌سمت فساد، خیانت و ازخودبیگانگی می‌کشاند.

۳-۷. قتل

از قتل‌هایی که در این رمان به آن اشـاره شـده، دو قتلی اسـت که قهرمان اپیزود چهارم، آن‌ها را مرتکب شده است. این قهرمان درمورد این دو قتل در رمان چنین گفته است:

«أخي، أنا لَم أقتُل أمّي ولا تلكَ المـرأةَ. تركتُهما ربَّما تَموتان، وهذا مختلـفٌ. بَل ربَّما كانَتا ماتتا في حـال أنجدتُهما أيضاً. لسـتُ قاتلةٌ. هـذه إرادةُ الخالقِ و هذا قضـاؤُهُ. لماذا لا أرضى بقَضائهِ حينَ يعطفُ عليَّ قليلاً، بينَ ضربة وأخرى؟ حينَ تُغمضُ قسـوةُ الحياة

عينَها قليلاً عنّي و تخفّف قصاصَها (بـركات، ۲۰۱۸م، ص۸۲)؛ بـرادر، من مادرم یا آن زن را نکشتم. شـاید آن‌ها را رها کردم تا بمیرند، و این فرق می‌کنـد. در واقع، اگر آن‌ها را هم نجات می‌دادم، ممکن بود بمیرند. من قاتل نیستم. این خواسـت خالق و قضاوت اوسـت. چرا نباید قضاوت او را بپذیرم وقتی که او بین یک ضربه و ضربهٔ بعدی کمی به من رحم می‌کند؟ وقتی که بی‌رحمی زندگی برای مدتی چشـمان خود را به روی من می‌بندد و مجازات خود را تخفیف می‌دهد».

این بخش را می‌توان در چند سطح بررسی کرد:

– تضادهای اجتماعی: در این متن، شخصیت داستان درگیر بحران‌های اجتماعی و روانی است که او را به‌سمت خشونت و نابودی سوق داده‌اند. این تضادها نه‌تنها در سطح فردی؛ بلکه در سطح سـاختارهای اجتماعی نیز دیده می‌شوند، جایی که فرد درگیر شرایطی می‌شـود که او را به نقطه‌ای بی‌بازگشت می‌رساند.

– شیءوارگی و ازخودبیگانگی: در این متن، شـخصیت داستان هویت انسانی خود را از دست داده و به فردی تبدیل شـده که درگیر خشونت و نابودی اسـت. او نه‌تنها قربانی شرایط اجتماعی است؛ بلکه خود نیز به ابزاری برای تخریب و نابودی تبدیل شده است.

– دیالکتیک تاریخی و نقش گذشته در شکل‌گیری شخصیت: شـخصیت داستان در گذشته تحت‌تأثیر خشـونت، فقر و فشـارهای اجتماعی بـوده و این شـرایط او را به‌سمـت انتخاب‌های ناخواسته و تحمیل‌شده سوق داده است. او نه از روی میل شخصی؛ بلکه به‌دلیل شرایط اجتماعی و تاریخی به فردی تبدیل شده که درگیر خشونت و نابودی است.

– نقد سـاختارهای اجتماعی و تاریخی: این بخش از رمان به‌طور ضمنی نقـدی بر نظام‌های اجتماعی و تاریخی است که افراد را به‌سمت خشونت، نابودی و ازخودبیگانگی سوق می‌دهند. این متن نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی ناعادلانه افراد را به‌سمت رفتارهای غیراخلاقی و نابودی ارزش‌های انسانی سوق می‌دهند.

۳-۸. مواد مخدر

فقر و مشکلات روحی باعث اعتیاد در شـخصیت اول اپیزود اول می‌گردد. «فقر به‌عنوان یکی از مسـائل اجتماعی، باعث وقوع کج‌روی‌های اجتماعی و افزایش میزان آن به‌ویژه مسـائلی چون

اعتیاد می‌گردد. در رویکردهای دینی نیـز، میان فقر و انحرافات در جامعه همبسـتگی وجود دارد» (عظمت‌پناه، ۱۳۸۹، ص۱۵).

هدی برکات، به مسألهٔ اعتیاد نیز اشـاراتی داشته اسـت. ازجمله در اپیزود اول، شخصیت اول داسـتان به اعتیاد خود اعتراف می‌کند: «من ازنظر مردم طوری به نظر می‌رسم که انگار با سرنوشتم مخالفت می‌کنم. چه چیز دیگری؟ گذشـته از این، من عقب‌مانده، متخاصم، خشن و علاوه‌بر همهٔ اینها، یک معتاد هستم» (برکت، ۲۰۱۸ م، ص۲۵).

شـخصیت اول در گفت‌وگوی درونی کـه به‌صورت نامه برای معشـوقهٔ خویش می‌نویسـد، به‌صورت پشت‌سرهم و برای تأکید بر ویژگی‌های روحی و شخصیتی خود از چند کلمهٔ «متخلف»، «عدائی»، «عنیف» و «مدمن» استفاده می‌کند.

– تضادهای اجتماعی و تاریخی: شخصیت داستان درگیر بحران‌های اجتماعی و روانی است که او را به‌سمت خودویرانگری و انزوا سوق داده‌اند. این تضادها نه‌تنها در سطح فردی، بلکه در سطح سـاختارهای اجتماعی نیز دیده می‌شوند؛ جایی که فرد درگیر شرایطی می‌شـود که او را به نقطه‌ای بی‌بازگشت می‌رساند.

– شیءوارگی و ازخودبیگانگی: در این متن، شـخصیت داستان هویت انسانی خود را از دست داده و به فردی تبدیل شده که درگیر خودتخریبی و نابودی است. او نه‌تنها قربانی شرایط اجتماعی است؛ بلکه خود نیز به ابزاری برای تخریب و نابودی تبدیل شده است.

– دیالکتیک تاریخی و نقش گذشـته در شـکل‌گیری شـخصیت: لـوکاچ بر این بـاور بود که شرایط تاریخی و اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در شـکل‌گیری شخصیت افراد دارند. در این متن، شخصیت داستان در گذشته تحت‌تأثیر خشونت، فقر و فشـارهای اجتماعی بوده و این شرایط او را به‌سمت انتخاب‌های ناخواسته و تحمیل‌شـده سوق داده است. او نه از روی میل شخصی؛ بلکه به‌دلیل شرایط اجتماعی و تاریخی به فردی تبدیل شده که درگیر خودویرانگری و انزوا است.

– نقد سـاختارهای اجتماعی و تاریخی: این بخش از رمان به‌طور ضـمنی، نقدی بر نظام‌های اجتماعی و تاریخی است. این متن نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی ناعادلانه افراد را به‌سمت رفتارهای غیراخلاقی و نابودی ارزش‌های انسانی می‌برند.

❁ نتیجه‌گیری

با توجه به نظریهٔ لوکاچ درمورد مسائل و مشـکلات اجتماعی با تکیه بر نقد رئالیستی می‌توان رمان برید اللیل را از این منظر که نویسـنده به وجوه مختلف با روایت‌های اجتماعی و رویکردهای نادرست جامعه مواجه اسـت و داستان او انعکاس غیرمسـتقیم معضلات اجتماعی است بررسی کرد. ازجمله مسـائلی که نویسـنده با طرح آن همچون نویسـندگان رئالیستی به‌دنبال حل مسئله و گره‌گشایی است، موارد زیر قابل تفسیر است:

۱. دیالکتیـک تاریخی و نقش سـاختارهای اجتماعی نظریـهٔ دیالکتیک تاریخـی لوکاچ بیان می‌کند که سـاختارهای اجتماعی و تاریخی نه‌تنها بر زندگی فردی تأثیر دارند؛ بلکه افراد را وادار به تصمیم‌گیری‌های ناخواسته می‌کنند. در رمان برید اللیل، معضلاتی مانند فقر، روسپی‌گری، سرقت، قتل، ازدواج اجباری، خشـونت علیه زنان و مواد مخـدر به‌عنوان نمودهـایی از تأثیرات اجتماعی و تاریخی بر شخصیت‌ها مطرح شده‌اند. شـخصیت‌های رمان در یک فرآیند دیالکتیکی قرار دارند؛ به این معنا که تصمیمات و شـرایط آن‌ها نتیجهٔ تضادهای طبقاتی و اجتماعی است. در این رمان، گذشتهٔ شخصیت‌ها، به‌ویژه اجبارهای اجتماعی و خانوادگی، باعث شکل‌گیری بحران‌های فردی و اجتماعی آن‌ها شده است. این همان فرآیند دیالکتیکی اسـت که لوکاچ بر آن تأکید دارد: واقعیت اجتماعی حاصل تضادهای تاریخی است، نه صرفاً تصمیمات فردی.

۲. شیءوارگـی و ازخودبیگانگی لـوکاچ مفهوم شیءوارگـی را معرفی کرد تا نشـان دهد چگونه نظام‌های اجتماعی، روابط انسانی را به روابط مبتنی بر کالا و قدرت تبدیل می‌کنند. در برید اللیل، شـخصیت‌هایی که به روسپی‌گری، خشـونت، و قاچاق مواد مخدر روی آورده‌اند، نمونه‌هایی از این شیءوارگی هستند. آن‌ها در این ساختار به ابزارهایی برای بقا تبدیل شده‌اند و نقش انسانی خود را از دست داده‌اند. به عنوان مثال، زنی که برای فرار از فقر به روسپی‌گری روی می‌آورد، نماد شیءوارگی است؛ زیرا بدن او در نظام اقتصادی به یک کالا تبدیل می‌شود. لوکاچ معتقد بود که این فرآیند، افراد را از هویت واقعی‌شان دور می‌کند و آن‌ها را درگیر بحران‌های اجتماعی و فردی می‌کند.

۳. در نقد سـاختارهای اجتماعـی و طبقاتی، لوکاچ بر ایـن باور بود کـه نظام‌های اجتماعی سرمایه‌داری، افراد را به سمت استثمار و ازخودبیگانگی سوق می‌دهند. در رمان برید اللیل، خشونت علیه زنان، ازدواج اجباری و فقر نشـان‌دهندهٔ نابرابری‌های اجتماعی هسـتند که شـخصیت‌ها را به‌سمت رفتارهای ناخواسـته سوق می‌دهند. این رمان با انتقاد از ساختارهای اجتماعی ناعادلانه،

نشان می‌دهد که چگونه شخصیت‌هایش قربانی ساختارهای قدرت، جنسیت و طبقه هستند. به عنوان مثال، در داستان دختری که به ازدواج اجباری تن داده و سپس مجبور به مهاجرت شده است، می‌توان تضادهای طبقاتی را مشاهده کرد. لوکاچ معتقد بود که ادبیات باید به‌جای بازنمایی سطحی مشکلات اجتماعی، تضادهای ساختاری را نشان دهد تا خواننده را به تفکر انتقادی دربارهٔ نظام‌های اجتماعی دعوت کند.

۴. نقش ادبیات در آگاهی طبقاتی یکی از دیدگاه‌های مهم لوکاچ این است که ادبیات می‌تواند آگاهی طبقاتی را تقویت کند. او بر این باور بود که آثار ادبی، به‌ویژه رمان‌های رئالیستی، باید بازتاب‌دهندهٔ بحران‌های اجتماعی و طبقاتی باشند تا بتوانند خوانندگان را به درک عمیق‌تر از واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی سوق دهند. برید اللیل نمونه‌ای از رئالیسم انتقادی است که مخاطب را با تضادهای اجتماعی و پیامدهای آن‌ها مواجه می‌کند. در این رمان، نویسنده نه‌تنها به نمایش واقعیت بسنده نکرده؛ بلکه با شیوهٔ نامه‌نگاری و روایت‌های پراکنده، زمینه‌ای فراهم کرده تا مخاطب درگیر تفکر اجتماعی و طبقاتی شود. لوکاچ بر این باور بود که چنین ادبیاتی به آگاهی طبقاتی کمک می‌کند و خواننده را از تأثیرات ساختاری تاریخ و جامعه آگاه می‌سازد. جمع‌بندی این مقاله نشان داده است که برید اللیل نه‌تنها بازتاب‌دهندهٔ مشکلات اجتماعی است؛ بلکه با استفاده از دیالکتیک تاریخی، خواننده را به تفکر دربارهٔ ساختارهای اجتماعی و تاریخی دعوت می‌کند. این رمان نمونه‌ای از ادبیات انتقادی است که با نمایش بحران‌های اجتماعی، ازخودبیگانگی و تضادهای طبقاتی، نقش مهمی در تحلیل جامعه‌شناختی ایفا می‌کند.

❁ فهرست منابع

منابع فارسی

۱. آبوت، پ و والاس، ک، (۱۳۸۰)، **جامعه‌شناسی زنان**، ترجمهٔ منیژه نجم عراقی، تهران: نی.

۲. اسکارپی، ربرت، (۱۳۷۹)، **جامعه‌شناسی ادبیات**، ترجمهٔ پرویز امینی، کردستان: فکر روز.

۳. جورج، امری، (۱۳۷۲)، **جورج لوکاچ**. ترجمهٔ عزت الله فولادوند. تهران: مرکز نشر سمر.

۴. راچ، جک رال؛ راچ، جانت، (۱۳۵۴)، **جامعه‌شناسی فقر**. ترجمهٔ احمد کریمی. تهران: امیرکبیر.

۵. زراعت‌پیشه، عباس، (۱۳۹۳)، **شرح مختصر قانون مجازات اسلامی**. تهران: ققنوس

۶. سلیمانی، محسن، (۱۳۸۶)، **رمان چیست؟**، تهران: سورهٔ مهر.

۷. سید حسینی، رضا، (۱۳۸۴)، **مکتب‌های ادبی**، چاپ سیزدهم، تهران: نگاه.

۸. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۸)، **نقد ادبی**، چاپ سوم، تهران: میترا.

۹. عسگری، حسکلو، عسگر، (۱۳۸۹)، **نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی**، چاپ دوم، تهران: فروزان.

۱۰. کولاکوفسکی، لشک، (۱۳۸۷)، **نظریه اجتماعی مدرن**. ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: آگه.

۱۱. گورویچ، ژرژ، (۱۳۴۹)، **طرح مسائل جامعه‌شناسی امروز**. مترجم: عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: پیام.

۱۲. گولد، جولیوس؛ کولب، ویلیام، (۱۳۷۶)، **فرهنگ علوم اجتماعی**. تهران: مازیار.

۱۳. گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۸) **جامعه‌شناسی**. ترجمهٔ منوچهر صبوری، جلد پنجم، تهران: نی.

۱۴. لوکاچ، جورج، (۱۳۷۲)، **پژوهشی در رئالیسم اروپایی**. ترجمهٔ اکبر افسری. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۵. لوکاچ، جورج، (۱۳۷۹)، **نویسنده، نقد و فرهنگ**. ترجمهٔ علی اکبر معصوم‌بیگی. تهران: دیگر.

۱۶. لوکاچ، جورج، (۱۳۸۰)، **نظریهٔ رمان**. ترجمهٔ حسن مرتضوی. تهران: فضه.

۱۷. لوکاچ، جورج، (۱۳۸۱)، **جامعه‌شناسی رمان: بالزاک، زولا، استندال**. ترجمهٔ محمدجعفر پوینده. تهران: چشمه.

۱۸. لوکاچ، جورج، (۱۳۸۷)، **تاریخ و آگاهی طبقاتی؛ پژوهشی در دیالتیک مارکسیستی**. مترجم: محمد جعفر پوینده. تهران: نشر تجربه با همکاری دفتر ویراسته.

۱۹. لوکاچ، جورج، (۱۳۸۸)، **رمان تاریخی**، ترجمهٔ امید مهرگان، تهران: ثالث.

۲۰. لیشتهایم، جورج، (۱۳۵۱)، **لوکاچ**. ترجمهٔ بهزاد باشی. تهران: امیرکبیر.

۲۱. مزاروش، ایستوان، (۱۳۹۰)، **مفهوم دیالکتیک از نظر لوکاچ**، ترجمهٔ حسین اقبال طالقانی، چاپ سوم، تهران: چشمه.

۲۲. معین، محمد، (۱۳۸۶)، **فرهنگ فارسی**، چاپ سوم، جلد ششم، تهران: زرین.

۲۳. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۳)، **ادبیات داستانی**. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۴. میرصادقی، جمال (۱۳۸۸)، **عناصر داستان**. تهران: شفا.
۲۵. نجف‌زاده، رضا، (۱۳۸۱)، **مارکسیسم غربی و مکتب فرانکفورت**، تهران: قصیده‌سرا.

منابع عربی

۲۶. برکات، هدی، (۲۰۱۸م)، **برید اللیل**. بیروت: دارلآداب للنشر و التوزیع.
۲۷. خفاجی، ابن‌سنان، (۱۹۹۲م)، **سر الفصاحة**. بیروت: درالکتب العلمیة.